شنبه ۳ آذر ۱۴۰۳
شماره ۴۲۸۶
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

### برگ دیگری از اختلافات داخلی رژیم صهیونیستی

# آنچه اسرائیل از دست داد

سجاد عطازاده
مترجم

آری شاویت، روزنامه‌نگار سابق نشریه صهیونیستی هاآرتص در مقاله «آنچه اسرائیل از دست داده است؛ چگونه تل‌آویو قادر به بازیابی برتری خود خواهد بود» که در وب‌سایت فارن‌افرز منتشر شده، به بررسی تحولات مربوط به نبرد نیروهای مقاومت اسلامی با رژیم‌صهیونیستی پرداخته است. این مقاله علی‌رغم ادعاهای بی‌اساسی که در راستای سرپوش گذاشتن بر شکست‌ها و جنایات نیروهای صهیونیست علیه غیرنظامیان و زنان و کودکان بی‌دفاع مطرح شده است، اما حاکی از دو موضوع مهم نیز است: اولاً سطح اختلافات داخلی در رژیم اسرائیل و بین حامیان و مخالفان نتانیاهو به‌شدت بالا رفته و به نشریات بین‌المللی نیز کشیده است؛ رخدادی که البته تظاهرات صهیونیست‌های مخالف نتانیاهو در کف خیابان‌های تل‌آویو یا دیگر شهرهای رژیم مؤیدی روشن بر آن است. به‌علاوه رژیم اسرائیل که به‌خوبی می‌داند توانایی مقابله با جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت را ندارد، درپی آن است که با بازکردن پای آمریکا به معرکه و نشان دادن نبرد خود با نیروهای مقاومت به‌عنوان بخشی از آنچه جنگ بین «دموکراسی‌ها و حکومت‌های اقتدارگرا» می‌خواند به اهداف خود جامه عمل بپوشاند. روشن است ادبیات و مفاهیم مطرح‌شده در این مقاله به هیچ وجه مورد تأیید «فرهیختگان» نیست و انتشار آن صرفاً با هدف آگاه‌سازی نسبت به نوع نگاه و برنامه آینده دشمن صهیونیستی انجام می‌شود.

قتل‌عام ۷ اکتبر ۲۰۲۳ یکی از وحشتناک‌ترین جنایاتی بود که از زمان جنگ جهانی دوم انجام شده است... این حمله نه‌تنها برای اسرائیلی‌ها و یهودیان، بلکه برای کل جهان بسیار حائز اهمیت بود. حماس به‌لطف حامی خود، ایران که به یک قدرت منطقه‌ای مهیب تبدیل‌شده بود، توانست یک حمله فنی پیچیده انجام دهد. نفوذ ایران نیز به‌نوبه خود، بر پیوندهای این کشور با چین، کره شمالی و روسیه استوار شده که یک محور اقتدارگرای نوپا برای برهم زدن نظم بین‌المللی لیبرال مورد حمایت ایالات‌متحده به شمار می‌رود. برای اسرائیل ۷ اکتبر همان ۱۱سپتامبر البته با ابعاد بزرگ‌تر و برای یهودیان یک «شب شیشه‌های شکسته» جدید بود؛ اما جامعه بین‌المللی باید این حمله را دنباله‌ای بر تهاجم تمام‌عیار روسیه به اوکراین در سال ۲۰۲۲ در نظر می‌گرفت: درواقع هفتم اکتبر دومین آتش‌سوزی بزرگ دومین جنگ سرد بود.

اما اگر اسرائیل می‌خواست جنگ خود را علیه حماس در این چهارچوب قاب‌بندی کند، دولت باید با یک وسوسه مبارزه می‌کرد؛ اشغال سرزمین‌های فلسطینی. اسرائیل باید اظهار می‌داشت که علیه حماس و دیگر گروه‌های تروریستی[!] نیابتی ایران - و نه علیه مردم فلسطین - جنگ می‌کند، باید با ایالات‌متحده و ناتو درباره ماهیت جنگ و چگونگی اجرای به تفاهم می‌رسید، باید اعلام می‌کرد هدف آن نه‌تنها کسب امنیت برای اسرائیل، بلکه آزادی مردم غزه است که شایسته رهایی از ظلم حماسند، اسرائیل باید خود را متعهد به یک فرایند دیپلماتیک با هدف ایجاد یک راه‌حل عادلانه و واقع‌بینانه برای مناقشه اسرائیل و فلسطین می‌کرد، باید با امضای توافقنامه صلح با عربستان سعودی به‌دنبال تقویت روابط با جهان میانه‌رو عرب می‌رفت و باید قبل از شروع یک لشکرکشی شدید، جایگاه اخلاقی مناسبی برای خود فراهم می‌کرد.

در گذشته، رهبران اسرائیل می‌دانستند چگونه زیرکانه با تهدیدات وجودی مقابله کنند. در سال ۱۹۴۷، دیوید بن‌گوریون، رهبر رژیم‌صهیونیستی، قبل از آغاز جنگی که درنهایت به تشکیل یک کشور یهودی در ۷۸ درصد از سرزمین‌های واقع در بین رود اردن و دریای مدیترانه منجر شد، طرح تقسیم سازمان ملل را پذیرفت. در سال ۱۹۶۷، نخست‌وزیر لوی اشکول، وزیر امور خارجه خود، ابا ایبان، را قبل از شروع عملیات نظامی پیشگیرانه که به جنگ شش‌روزه معروف شد- و مساحت اسرائیل را سه برابر کرد- به کاخ سفید، خانه شماره ۱۰ خیابان داوننگ لندن و کاخ الیزه پاریس فرستاد. در سال ۲۰۰۰، ایهود باراک، نخست‌وزیر اجلاس صلح کمپ دیوید را کلید زد (که درنهایت شکست خورد) که به اسرائیل مشروعیت بین‌المللی و داخلی داد تا بر انتفاضه دوم غلبه کند که چند ماه بعد آغاز شد.

اما دولت بنیامین نتانیاهو راه دیگری را انتخاب کرده و جنگی را در غزه بدون مشروعیت بین‌المللی، پشتوانه دیپلماتیک یا حتی یک راهبرد جامع آغاز کرد. اسرائیل بدون تعیین اهداف سیاسی روشن و دست‌یافتنی و بدون داشتن هیچ نظریه روشنی درباره پیروزی، از نیروی نظامی بسیار عظیمی استفاده و حتی علی‌رغم انجام یک سلسله حملات چشمگیر که شبه‌نظامیان حزب‌الله تحت حمایت ایران در لبنان و همچنین دفاع از خود دربرابر موج موشک‌های شلیک‌شده از سوی ایران، یک راهبرد کلی ایجاد نکرد. اسرائیل روزبه‌روز عمیق‌تر در باتلاق غزه فرو رفته و از روشن کردن زمینه‌های منطقه‌ای و جهانی درگیری غفلت کرده است. کوتاه سخن آنکه تل‌آویو به‌دلخواه دشمنان خود، حماس و ایران، بازی کرده است. طرح جامع ایران روشن است؛ اهداف بلندمدت این کشور مشتمل بر نابودی اسرائیل، تسلط بر جهان عرب، تضعیف غرب و تبدیل شدن مجدد به یک قدرت امپریالیستی‌اند. تهران برای دستیابی به این اهداف، از یک راهبرد سه‌لایه استفاده می‌کند؛ ۱) تلاش برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای برای خنثی کردن برتری راهبردی اسرائیل و به‌نوعی بیمه کردن خود، ۲) تولید تسلیحات متعارف پیشرفته- راکت، موشک کروز، هواپیماهای بدون سرنشین - برای کاهش مزیت فناورانه ایالات‌متحده، اسرائیل و متحدان و نهایتاً ۳) محاصره اسرائیل با حلقه‌ای از پایگاه‌ها که نیروهای نیابتی تهران بتوانند روزی از طریق آن‌ها حمله‌ای همه‌جانبه علیه دولت یهود ترتیب دهند. البته ایران در حال حاضر از این پایگاه‌ها به‌صورت دفاعی استفاده می‌کند. بااین‌حال، زمانی که ایران هسته‌ای شود، امکان تهاجم نیز برای آن جود دارد. فرض اساسی تهران این است که می‌تواند اسرائیل را ظرف یک یا دو دهه نابود کند، خاورمیانه را کنترل و با غرب مقابله کند.

نقشه‌های اصلی حماس و حزب‌الله نیز روشن است. هدف مشترک آن‌ها تبدیل اسرائیل به چیزی شبیه ویتنام جنوبی در دهه ۱۹۶۰ با ایجاد این تصور است که دولت یهود چیزی بیش از یک کشور اقماری و ضعیف واشنگتن نیست؛ به‌علاوه آن‌ها قصد دارند افکار عمومی آمریکا را علیه اسرائیل برگردانند. برای انجام این کار، اصول سازمان‌دهی یحیی سنوار، رهبر حماس، استفاده از زنان و کودکان کشته‌شده فلسطینی برای تلخ کردن نگاه‌های موجود به اسرائیل در تل‌آویو و استفاده از مصیبت کابوس‌وار گروگان‌ها در غزه برای شکستن روحیه مردم اسرائیل بود. سنوار متوجه این نکته بود که نمی‌تواند فوراً بر اسرائیل پیروز شود و ازاین‌رو از نقاط ضعف آن به‌عنوان یک جامعه آزاد و مرفه بهره‌برداری کرد. او قصد داشت اسرائیل را منزوی کند، به اقتصاد پیشرفته‌اش لطمه بزند، نخبگانش را به خارج از کشور سوق دهد و زندگی اسرائیل را غیرقابل‌تحمل کند. یکی از اهداف سنوار از راه‌اندازی حمله ۷ اکتبر این بود که ایران را وادار به‌سرعت بخشیدن به جدول زمانی اجرای طرح اصلی خود کند. او امیدوار بود پس از جنایات حماس، اسرائیل غیرمنطقی عمل کند. او معتقد بود تشدید خشونت از کنترل خارج شده و آتش جنگی چند عرصه‌ای را شعله‌ور خواهد کرد که در نهایت به یک فاجعه منطقه‌ای تبدیل خواهد شد.

در ۱۱ اکتبر ۲۰۲۳، رهبری اسرائیل به تحقق بخشیدن به رؤیای نهایی سنوار نزدیک شد؛ اما تنها در آخرین لحظه، حمله برنامه‌ریزی‌شده اسرائیل به لبنان (که می‌توانست خاورمیانه را به آتش بکشد) متوقف شد؛ اما در ۱۱ ماه بعد، اسرائیل ناخواسته به سنوار کمک کرد تا هدف کوچک‌تر و درعین‌حال مهم خود را محقق کند. یورش نظامی این کشور به غزه به‌اندازه کارزار آمریکایی‌ها در ویتنام در حدود ۶۰ سال پیش سنگین و کوته‌بینانه بود؛ تهاجمی که اگرچه خشم بین‌المللی را برانگیخت، نتوانست به یک پیروزی قاطع یا یک راه‌حل مسالمت‌آمیز دست‌یابد.

نتایج واضح است؛ عادلانه‌ترین جنگ در تاریخ اسرائیل ازنظر بسیاری در سراسر جهان وحشیانه و بی‌رحمانه است بوده و نبردی ناعادلانه بین جالوت اسرائیلی و داوود فلسطینی محسوب می‌شود. تعداد کمی از نقش ایران و شرکای آن در مسکو و پکن آگاه بوده یا آن را درک می‌کنند. کمتر کسی این جنگ را از دریچه تهدید جهادی برای ارزش‌های غربی می‌بیند. براثر موهبت ترکیب وحشتناک اشتباهات راهبردی اسرائیل، کوری تاریخی غرب و ماشین‌های تبلیغاتی قدرت‌های مستبد، مردم در سراسر جهان به‌جای اینکه بفهمند این حماس و حزب‌اللهند که از سوی تهاجمی‌ترین امپراتوری‌های امروزی حمایت می‌شوند، اسرائیل را یک شرور امپریالیستی می‌بینند. جنگ غزه به‌جای آنکه شبیه نبرد اوکراین علیه روسیه تلقی شود، به‌عنوان جنگ دوم ویتنام، یا جنگ الجزایر دیگر یا تلاش برای حفظ آپارتاید در آفریقای جنوبی تلقی می‌شود.

## پروازکور

با از بین رفتن مشروعیت بین‌المللی اسرائیل، اوضاع در داخل کشور نیز بدتر شد. پس از شوک اولیه ۷ اکتبر، ملت آسیب‌دیده این کشور [رژیم] وارد عمل شد. در ماه‌های بعد، جامعه اسرائیل بسیج شد، ارتش خود را احیا کرد و دولت وحدت تشکیل شد. خلاقیت، انعطاف‌پذیری و شجاعت دستاوردهای تاکتیکی قابل‌توجهی را به‌همراه داشت. اتحاد دیرینه اسرائیل با واشنگتن قوی ماند، روابط تل‌آویو با رژیم‌های عرب ضدایرانی پابرجا ماند- و هیچ حرکت تروریستی عمده‌ای در کرانه باختری یا اسرائیل رخ نداد.

اما در غیاب رهبری شایسته و یک راهبرد متمرکز، برخی از این دستاوردها به‌سرعت از بین رفتند. در نیمه اول سال ۲۰۲۴، دولت وحدت ملی منحل شد، جامعه دوباره از هم پاشید، ارتش متلاشی شد و پیوند اسرائیل با واشنگتن شروع به از بین رفتن کرد. حدود ۱۰۰ گروگان هنوز در تونل‌های شوم غزه نگهداری می‌شدند و حدود ۱۰۰ هزار اسرائیلی نیز در سرزمین خود آواره شدند و دولت اسرائیل نیز چندان کارآمد نبود. سیاستمداران راست افراطی بر کابینه تسلط داشتند، افراط‌گرایان دست‌راستی به غیرنظامیان در کرانه باختری حمله می‌کردند، تشکیلات خودگردان فلسطین درخطر فروپاشی بود و خطر وقوع انتفاضه سوم وجود داشت.

اما در تابستان ۲۰۲۴ یک چرخش بزرگ رخ داد: اسرائیل ابتکار عمل نظامی را به دست گرفت. این کشور [رژیم] کنترل رفح و گذرگاه مرزی مصر را به دست گرفت، اقدام تلافی‌جویانه قدرتمندی را علیه شبه‌نظامیان حوثی مورد حمایت ایران در یمن انجام داد و اسماعیل هنیه، رهبر سیاسی حماس را در تهران ترور کرد. در اواسط سپتامبر، این چرخش به یک چرخش تمام‌عیار تبدیل شد؛ مجموعه‌ای از حملات بی‌سابقه علیه حزب‌الله. در ۱۷ سپتامبر، انفجار هزاران پیجر صدها تن از اعضای ارشد این سازمان تروریستی شیعه را فلج کرد. در ۲۳ سپتامبر نیروی هوایی اسرائیل بخش عمده‌ای از زرادخانه موشکی این سازمان را منهدم کرد. در ۲۷ سپتامبر هم زمانی که حسن نصرالله، رهبر حزب‌الله و بسیاری از معاونان او در بمباران هوایی مقر خود در جنوب بیروت کشته [شهید] شدند رهبری حزب‌الله از بین رفت. جنگ اسرائیل در غزه با تردید و اشتباه آغاز شده و موجب زخمی یا کشته شدن ده‌ها هزار غیرنظامی شده است اما عملیات هوایی آن در لبنان تاکنون با دقت و هوشیاری حیرت‌انگیزی انجام شده است. ظرف ۱۰ روز در ماه سپتامبر، دولت یهود مهم‌ترین دارایی راهبردی خود را پس گرفت؛ بازدارندگی. اسرائیل بار دیگر در سرتاسر خاورمیانه بار دیگر به‌عنوان کشوری [رژیمی] مهیب تلقی شد که می‌تواند دشمنان خود را تضعیف کند.

اما در اوایل اکتبر تهاجم به حزب‌الله با یک عملیات زمینی دنبال شد که خطر جنگ‌های شوم زمینی و آتش منطقه‌ای را افزایش داد. نزدیک به ۲۰۰ موشک ایرانی سایت‌های اسرائیلی ازجمله مقر موساد، راکتور هسته‌ای در دیمونا و پایگاه‌های هوایی راهبردی این کشور را هدف قرار دادند و برای اسرائیل چاره‌ای جز ضدحمله باقی نماند. کاملاً مشخص شد که نبوغ تاکتیکی اسرائیل در ماه گذشته بخشی از یک چهارچوب راهبردی و سیاسی جامع به شمار نمی‌رود. تل‌آویو هیچ راه‌حل عمده‌ای برای مشکلات عمیقی که به ناکامی ۷ اکتبر انجامید و بر رفتار اسرائیل پس‌ازآن رویداد دردناک نیز حاکم بوده، ارائه نکرد.

## اتحاد جدید

اما حملات در لبنان و حمله موشکی بالستیک به اسرائیل این واقعیت اساسی را که برای تقریباً یک سال نادیده گرفته‌شده بود، در اسرائیل روشن کرد؛ ریشه اصلی موضوع ایران است. اکتبر ۲۰۲۳ نشان داد که جمهوری اسلامی و دست‌اندرکاران آن واقعاً چقدر خطرناکند. سپتامبر ۲۰۲۴ هم روشن ساخت که آن‌ها در مواجهه با قاطعیت و پیچیدگی چقدر می‌توانند آسیب‌پذیر باشند. فرصتی که با موفقیت اخیر و شگفت‌انگیز اسرائیل ایجاد شده، نباید هدر رود. درک جدید درمورد ماهیت درام منطقه‌ای کنونی را نباید فراموش کرد. با آغاز دومین سال جنگ این نبرد باید به‌عنوان مبارزه‌ای برای آزادی و ثبات تعریف شود. نه‌تنها اسرائیل بلکه متحدان آن نیز باید از فرصتی که پیش از هسته‌ای شدن ایران وجود دارد، استفاده کنند. آن‌ها باید تغییر راهبردی ایجاد کنند که آینده اسرائیل را تضمین کند و ثبات بلندمدت در خاورمیانه را تقویت کند.

چالش پیش رو بسیار بزرگ‌تر از آن است که اسرائیل بتواند به‌تنهایی با آن مقابله کند. درست مانند بریتانیا در دهه ۱۹۴۰، اسرائیل امروز توسط دشمنانی محاصره شده است که آزادی را به خطر می‌اندازند. تل‌آویو برای تقویت اتحاد خود با ایالات‌متحده و سایر کشورهای همفکر به چیزی مانند منشور آتلانتیک مدرن نیاز دارد. در هسته خود این منشور جدید باید ارزش‌های اساسی و منافع مشترک دموکراسی بزرگ آمریکایی و دموکراسی نوپای اسرائیل را در برگیرد. اهداف راهبردی این منشور باید مشتمل بر خنثی کردن تهدید ایران، صلح اعراب و اسرائیل و یک راه‌حل خلاقانه برای مناقشه اسرائیل و فلسطین باشد.

برای تمرکز بر این وظایف دور کنونی خشونت باید زمانی پایان یابد که نیروهای اسرائیلی حزب‌الله را از مرز شمالی اسرائیل دور کنند. با حمایت بین‌المللی، دولت لبنان باید قطعنامه‌های ۱۵۵۹ و ۱۷۰۱ شورای امنیت سازمان ملل را که خواهان انحلال این گروه شبه‌نظامی شیعه و غیرنظامی کردن کامل جنوب لبنان است اجرا کند. زمانی که لبنان دیگر گروگان حزب‌الله نباشد و اسرائیل مرعوب تروریست‌ها نباشد، همه لبنانی‌ها و تمامی اسرائیلی‌ها به سلامت به خانه‌های خود بازخواهند گشت. در همین حین، حماس باید همه گروگان‌های باقی‌مانده را آزاد کند و اسرائیل نیز باید غزه را به ائتلاف عربی-فلسطینی به رهبری امارات متحده عربی تحویل دهد تا آن را بازسازی کنند و بازوی اجرایی غیرنظامی و غیررادیکالیزه پس از حماس ایجاد کند.

پس از توقف جنگ در لبنان و غزه و پس از بازگشت همه گروگان‌ها و غیرنظامیان به خانه، ایالات‌متحده، ناتو، اسرائیل و دولت‌های میانه‌رو عربی باید همان کاری را انجام دهند که رئیس‌جمهور ایالات‌متحده فرانکلین روزولت و وینستون چرچیل نخست‌وزیر بریتانیا در سال ۱۹۴۱ انجام دادند، شروع افزایش عظیم توان نظامی و راهبردی. محور اصلی این تقویت نظامی، ایجاد سازمان دفاعی در خاورمیانه خواهد بود که از هسته‌ای شدن ایران جلوگیری کند، توسعه‌طلبی ایران را متوقف کند و نیروهای نیابتی این کشور را از کار اندازد. اتحاد منسجم با حمایت ایالات‌متحده به ایران هشدار خواهد داد که تلاش‌های ایران برای گریز هسته‌ای به هر وسیله ممکن مسدود خواهد شد. این اتحاد همچنین می‌تواند محاصره دیپلماتیک و اقتصادی بر رژیم دینی ایران تحمیل کرده و درعین‌حال به جمعیت آزادی‌خواه ایران کمک‌های اخلاقی، مالی و سیاسی کند.

این اتحاد جدید علیه ایران هم‌زمان با حمایت از عادی‌سازی رسمی روابط اسرائیل و عربستان، تجدید روند صلح اسرائیل و فلسطین و تلاش برای جلوگیری از راه‌حل فاجعه‌بار تک دولتی، به دنبال پیشبرد صلح خواهد بود. اشتباهات گذشته را نباید تکرار کرد. نگرانی‌های امنیتی مشروع[!] اسرائیل باید مورد توجه قرار گیرد؛ اما وضعیت موجود بسیار خطرناک است. احیای خودمختاری فلسطین و اجرای نظم و قانون و جلوگیری از خشونت افراطی ضروری است. اسرائیلی‌ها باید در امنیت کامل زندگی کنند و فلسطینیان در غزه و کرانه باختری نیز باید از آزادی، کرامت و رفاه بسیار بیشتری برخوردار باشند.

## پایان یک عصر

آنچه امروز در خاورمیانه اتفاق می‌افتد رویداد منفرد یا صرفاً دور دیگری از خصومت‌ها نیست. آنچه در اکتبر گذشته آغاز شد رویداد چندبعدی است که دامنه آن از هر چیزی که در قرن بیست‌ویکم اتفاق افتاده بزرگ‌تر است. این درگیری جدید پایان عصر طلایی پنج دهه‌ای برای اسرائیل است که طی آن واحه آزادی [کنایه از رژیم‌صهیونیستی] از برتری راهبردی در برابر نیروهای استبدادی و متعصبی که آن را احاطه کرده‌اند برخوردار بود. این درگیری همچنین پایان دوران طلایی هشت دهه‌ای یهودیان است که طی آن احساس گناه جمعی درمورد هولوکاست، یهودی‌ستیزی را مهار و سرکوب کرده بود. به‌علاوه پایان هشت دهه عصر طلایی پکس آمریکاناست که به جهان ثبات نسبی، رفاه، آزادی و آرامش بخشیده است. از بسیاری جهات، جهان در حال بازگشت به گذشته است. اسرائیلی‌ها جنگی را به راه انداخته‌اند که از سال ۱۹۴۸ تاکنون مشابه آن را انجام نداده‌اند. دیاسپورای یهودیان با فوران نفرتی روبه‌رو شده که مانند آن پس از هولوکاست رخ نداده است. آمریکایی‌ها نیز با چالشی مشابه با چالش فرانکلین روزولت و هری ترومن در دهه ۱۹۴۰ روبه‌رو هستند.

برای اسرائیل پیامدهای این موقعیت تاریخی جدید بدیهی‌اند. این کشور [رژیم] باید تاب‌آوری ملی خود را بازسازی کند - و باید خود را به‌طور کامل در دنیای آزاد ادغام کند. ائتلاف جناح راستی نتانیاهو دولت یهود را تقویت نکرده بلکه آن را تضعیف کرده است. به‌جای سرمایه‌گذاری در علم، آموزش و انسجام داخلی، این دولت منابع ملی را با شهرک‌سازی و دست زدن به تحریکات غیرضروری به هدر داده است. نهادهای دولتی را تضعیف کرده جامعه را متفرق، ارتش را فرسوده کرده و درعین‌حال مشروعیت بین‌المللی صهیونیسم را از بین برده است. اکنون اسرائیلی‌ها باید به مسیری که بن‌گوریون درزمانی که اسرائیل جوان بود بازگردند. آن‌ها باید تعادل بین یک جامعه آزاد و یک جامعه بسیج‌شده را دوباره برقرار کنند. آن‌ها باید اسرائیل را به عنوان یک دموکراسی مرزی که از ارزش‌های[!] خود در برابر شرارت[!] محافظت می‌کند، بازتعریف کنند. اسرائیلی‌ها حتی زمانی هم که برای جنگ آماده می‌شوند باید همیشه برای صلح تلاش کنند.

به‌نوبه خود، ایالات‌متحده باید یک حقیقت ساده را تشخیص دهد؛ مقصر ایران است، احمق. تهران تا زمانی که باور داشته باشد که تاریخ - و چین و روسیه - در کنار آن‌ها هستند، دست از کار نخواهند کشید. ایران به گسترش دامنه نفوذ خود و به خطر انداختن تمدن ادامه خواهد داد؛ بنابراین، آمریکایی‌ها نمی‌توانند در انزوای راحت بین اقیانوس اطلس و اقیانوس آرام زندگی کنند. آن‌ها نباید تحولات خطرناکی را که به‌سرعت جهان را تغییر می‌دهند نادیده بگیرند. هم چهارچوبی که نظم جهانی را پس از سال ۱۹۴۵ تثبیت کرد و هم چهارچوبی که بعد از ۱۹۹۰ آن را تثبیت کرد، اکنون با تهدید جدیدی روبه‌رو هستند.

حمله اول تهاجم روسیه به اوکراین در سال ۲۰۲۲ بود. حمله دوم، هم حمله حماس به اسرائیل در اکتبر ۲۰۲۳ بود. اگر غرب به‌سرعت یک سیاست واقع‌بینانه و قاطعانه اتخاذ نکند، سومین حمله ممکن است زمانی رخ دهد که ایران اولین آزمایش سلاح هسته‌ای را انجام داده یا موشک‌های آن با عبور از سامانه‌های دفاعی بر تل‌آویو یا دبی بارش کنند. تنها رهبری هوشیار، شجاع و الهام‌بخش آمریکایی‌ها می‌تواند از تبدیل شدن سریع چیزهای غیرقابل‌تصور به واقعیت جلوگیری کند.